



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

گزارش یک کتاب

پرورش اخلاقی (Moral Education)

نوشته: Norman J. Bull

تهیه کننده گزارش: مرتضی امین فر

(عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب پرورش اخلاقی (Moral Education) تألیف «نرمن ج. بال» (Norman J. Bull) استاد دانشکده علوم تربیتی «سنت لوک اکستر» (St. Luke Exeter) انگلستان برای معرفی در این شماره کتاب تربیت اسلامی انتخاب گردیده است تا خوانندگان محترم، با دیدگاه‌های صاحب نظران مکاتب دیگر در مورد پرورش اخلاقی نیز آشنا شوند و با بررسی نظرات مختلف، به ارزیابی دقیق‌تری در مورد آموزش و پرورش اخلاقی بپردازند و این امر، به ارایه راه‌ها و روش‌های مناسب‌تر تربیت اخلاقی کمک نماید.

مطالب این کتاب در سه بخش و چهارده فصل به ترتیب زیر تنظیم و ارایه گردیده است:

بخش اول: مراحل تکوین و تکامل اخلاق

این بخش در برگزیده ۵ فصل به ترتیب زیر است:

فصل اول، با عنوان «اخلاق»، شامل مراحل و سطوح اخلاقی؛ قضاوت‌های

اخلاقی؛ موقعیت‌های اخلاقی؛ تأثیر عوامل متغیّر بر قضاوت‌های اخلاقی و شواهد تحقیقاتی می‌باشد.

فصل دوم. با عنوان «مرحله پیش از آگاهی اخلاقی»، شامل منشأ وجدان؛ تکوین و تکامل اخلاق و مرحله فقدان آگاهی اخلاقی است.

فصل سوم. با عنوان «مرحله اخلاق برونی»، شامل پیروی از اخلاق دیگران؛ نظر «پیازه» درباره اخلاق دوگانه کودک؛ دیگر پیروی اخلاقی در تصوّرات کودکان؛ تکوین و تکامل پیروی از اخلاق دیگران و کارکرد پیروی از اخلاق دیگران است.

فصل چهارم. با عنوان «مرحله اخلاقی برونی و درونی»، شامل پیروی از اخلاق جامعه؛ اخلاق متقابل؛ احساس عدالت؛ تطابق اجتماعی نیروی تأیید اجتماعی؛ و پیروی اجتماعی معیاری برای داوری می‌باشد.

فصل پنجم. با عنوان «مرحله اخلاق درونی» شامل پیروی از اخلاق خود؛ وجدان، تکوین و تکامل و پیدایش وجدان؛ و خود پیروی اخلاقی در عمل است.

بخش دوم: عوامل مؤثر بر تکامل اخلاقی

این بخش دربرگیرنده ۴ فصل به ترتیب زیر است:

فصل ششم. با عنوان «هوش»، شامل عوامل مؤثر بر اخلاق؛ جایگاه هوش در پرورش اخلاقی؛ جنبه‌های دیگر هوش؛ عاطفه و شناخت در قضاوت اخلاقی؛ جایگاه دانش غیر اخلاقی و قضاوت اخلاقی می‌باشد.

فصل هفتم. با عنوان «تفاوت‌های جنسی»، شامل مشکلات آزمون قضاوت اخلاقی؛ تفاوت در آزمون‌های شفاهی؛ تفاوت در آزمون‌های کتبی و وضعیت گروه پانزده ساله‌هاست.

فصل هشتم. با عنوان «دین»، شامل اخلاق و دین؛ جدایی ناپذیری اخلاق و دین؛ جدایی اخلاق و دین؛ انسان‌گرایی مسیحیت و دین و اخلاق در کودک می‌باشد.

فصل نهم، با عنوان «محیط خانواده»، شامل زمینه اقتصادی-اجتماعی؛ نقش خانواده از نظر پیاژه؛ انضباط مبتنی بر عوامل جسمی و روانی؛ ارتباط با والدین؛ تفاوت انضباط دختران و پسران؛ راه‌های تأثیر والدین و اثر زمینه اقتصادی-اجتماعی خانواده است.

بخش سوم: آموزش و پرورش اخلاق تکاملی

این بخش دربرگیرنده ۵ فصل به ترتیب زیر است:

فصل دهم، با عنوان «اصل آموزش و پرورش اخلاقی»، شامل فراگردهای موجود در پرورش اخلاقی؛ ایده آل اخلاق پیروی از خود؛ تمرین فضیلت‌های اخلاقی و آموزش و پرورش اخلاق مبتنی بر تکامل کودک می‌باشد.

فصل یازدهم، با عنوان «آموزش و پرورش اخلاقی به طور مستقیم»، شامل یادگیری اخلاق به طور غیر مستقیم؛ آموزش و پرورش اخلاق به طور سنتی؛ آموزش و پرورش اخلاق به طور مستقیم؛ تجارب اخلاقی و موقعیت‌های اخلاقی است.

فصل دوازدهم، با عنوان «کودکی»، شامل یادگیری در مراحل مختلف تکامل؛ کودکی و تداوم علائق می‌باشد.

فصل سیزدهم، با عنوان «نوجوانی»، شامل خود، دیگران و روابط بین آنها؛ قانون و قانون‌گزاران؛ اخلاق تقابلی؛ آگاهی از گناه؛ واقع‌گرایی؛ تشبیه زندگی با دیگران به رانندگی در بزرگراه و یادگیری در مرحله نوجوانی است.

فصل چهاردهم، با عنوان «بزرگسالی»، شامل مشخصات بزرگسالی؛ روش‌شناسی آموزش و پرورش اخلاقی در این دوره و محتوای آموزش و پرورش اخلاقی این دوره است.

در پایان کتاب فهرستی از کتاب‌های انتخابی مربوطه و فهرست «اعلام» ارائه

شده است.

در فصل اول کتاب ابتدا با بیان تعریفی از اخلاق (Morality) آمده است: (Morality) از (Mores) لاتین به معنای «رویه» یا «روحیه» گرفته شده است و برای «رفتار مطابق با قانون در یک جامعه یا گروه» به کار می‌رود. علاوه بر این معنی، اخلاق به معنای دیگری نیز به کار می‌رود که عبارت است از «ادامه یک زندگی خوب» و در این مفهوم به هیچ وجه لزوماً معنای اول از آن مستفاد نمی‌گردد که ادامه زندگی، بر طبق قوانین پذیرفته شده در یک جامعه باشد. در واقع، پیشرفت اخلاقی در بسیاری از موارد به وسیله افرادی صورت گرفته که علیه اخلاق پذیرفته شده در زمان خود، اقدام نموده‌اند.

با توجه به این موارد، مشخص می‌شود که رفتار اخلاقی سطوح متفاوتی دارد. این مسئله را با ارایه مثالی از رانندگی یک فرد مشخص تر می‌نماییم. در پایین‌ترین سطح، فرد ممکن است بدون رعایت حقوق دیگران، تنها به خاطر لذت خود رانندگی کند و تنها محدودیت او، مراقبت از این باشد که خود آسیب نبیند. در این صورت کنترل‌کننده رفتار فرد، تنها لذت یا درد و رنج است. در سطح بالاتر، فرد ممکن است از ترس قانون و نتایج قانون شکنی، با رعایت مقررات، رانندگی کند. در این حالت ضامن اجرای رانندگی صحیح، پاداشی است که بر اثر رعایت مقررات برای فرد حاصل می‌گردد، یا جریمه و تنبیهی که بر اثر نادیده گرفتن مقررات برای او تعیین می‌گردد. در سطح سوم، راننده ممکن است با رعایت مقررات، رانندگی نماید؛ اما به خاطر رعایت حال دیگران و شهرت و آبرویش در میان آنان. در این صورت، کنترل‌کننده رفتار راننده، ستایش و سرزنش اجتماعی است. در چهارمین سطح، راننده ممکن است مقررات را صرفاً بر اساس انگیزه مبتنی بر اصول رهبری درونی خویش رعایت نماید. در این حالت، کنترل‌کننده رفتار او، نه فشار قانون بیرونی است و نه نیروی بیرونی افکار عمومی. نگرانی اصلی وی، تنها زندگی با دیگران نیست، بلکه زندگی با خود است؛ چون کنترل‌کننده‌های او درونی است. به طوری که ملاحظه می‌شود ما با چهار سطح از رفتار اخلاقی روبه‌رو هستیم که

می توان از آنها به عنوان معیاری برای مطالعه رفتار اخلاقی استفاده نمود: ۱- سطح پیش از آگاهی اخلاقی ۲- سطح اخلاق بیرونی ۳- سطح اخلاق بیرونی و درونی و ۴- سطح اخلاق درونی. البته باید توجه داشت که این سطوح، طوری با یکدیگر ترکیب شده اند که نمی توان رفتار فرد را به یکی از این سطوح نسبت داد. چون رفتار یک فرد ممکن است در زمان های مختلف و در موقعیت های متفاوت، بر هر یک از سطوح مختلف اخلاقی منطبق باشد و حتی ممکن است رفتار او در یک موقعیت، بر حسب انگیزه ای که دارد بر هر چهار سطح رفتار اخلاقی تطابق یابد.

گذشته از سطوح رفتار اخلاقی، این سطوح، مراحل کلی تکوین و تکامل اخلاق کودک انسان را در بر می گیرد، که با طی این مراحل، به موجودی اخلاقی تبدیل می شود. البته باید یادآوری نمود که مقصود از هر مرحله، مقطع مشخصی از رشد فرد نیست که فاصله معینی را بین دو زمان رشد و تکامل فرد در برگیرد؛ چون فراگرد رشد شخصیت انسان، امری است پیچیده. در این صورت اولاً: هر «مرحله» یک دوره کلی رشد و تکامل را در بر می گیرد. ثانیاً: هر مرحله رشد اخلاقی در درون فرد، ممکن است با مرحله دیگر رشد اخلاقی وی تداخل داشته باشد و ثالثاً: بر حسب عوامل متغیری که در شکل بخشی به فرد و محیط تأثیر دارند، این مراحل به طور طبیعی از فردی تا فرد دیگر تغییر می یابند. علاوه بر این، تمام این مراحل رشد و تکامل اخلاقی، آن طور که تاکنون مشاهده گردیده است، در بزرگسالی نیز بقاء خواهند داشت.

در این کتاب سعی شده است تکوین و تکامل احساس اخلاقی کودک، بر اساس این چهار مرحله کلی بررسی شود؛ اما نویسنده اعلام نموده است که از این مدارک و شواهد عینی برای این امر بسیار مشکل است. یک روش برای پژوهش در این زمینه، مشاهده و تحلیل رفتار کودکان در موقعیت های واقعی و طبیعی است؛ البته در صورتی که بتوان چنین موقعیت هایی را ایجاد نمود. روش دیگر، روشی است که «پیاژه» به کار گرفته است و در مصاحبه با گروه کوچکی از کودکان، نگرش های آنان را

نسبت به بازی‌هایی که انجام می‌داده‌اند، و همچنین داوری آنان را درباره داستان‌ها و موفقیت‌های اخلاقی که با آنها آشنایی داشته‌اند می‌پرسیده است. شبیه چنین روشی را مؤلف کتاب در یک طرح تحقیقاتی در جنوب غربی انگلستان برای ۳۶۰ نفر از افراد ۷ تا ۱۷ سال به کار گرفته است. به طوری که از هر گروه سنی، یک سال در میان، ۳۰ دختر و ۳۰ پسر را به طور تصادفی انتخاب نموده و آزمون‌های مختلفی را برای آنان ارایه کرده و داوری آنان را نسبت به موقعیت‌های مختلف استنتاج نموده است. البته نویسنده کتاب اذعان دارد که عوامل مختلفی در تکوین و تکامل قضاوت اخلاقی کودکان تأثیر دارند که می‌توان به عوامل کلیدی چون روابط خانوادگی؛ الگوی نظم و انضباط خانواده؛ محیط مدرسه؛ محیط اقتصادی-اجتماعی زندگی و تأثیر دین، هوش و جنس اشاره نمود. در این صورت، ما تنها با رشد مفاهیم اخلاقی روبه‌رو نیستیم؛ بلکه عوامل روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز در این زمینه تأثیر دارند. بدین لحاظ در تکوین و تکامل قضاوت‌های اخلاقی افراد به این عوامل نیز باید توجه نمود.

مرحله پیش از آگاهی اخلاقی

در فصل دوم کتاب، که به مرحله پیش از آگاهی اخلاقی اختصاص یافته است، نویسنده اظهار می‌دارد که هیچ مطالعه‌ای در باب تکوین و تکامل مفاهیم اخلاقی میسر نیست، مگر آن که فرض نمایم کودک، بدون وجدان (Conscience) و آگاهی اخلاقی متولد می‌شود. نویسنده یادآور می‌شود که این فرضیه یک فرضیه جدید است و در زمینه تکامل مفاهیم اخلاقی مطالعه‌ای تا قبل از ۱۹۰۰ م وجود ندارد. در واقع قبلاً بینش اصلی بر آن بود که کودک با وجدان اخلاقی به دنیا می‌آید. این سنت، همراه با عقیده جزمی «گناه اولیه» (Originalsin) [در مسیحیت کلیسایی] بر آن است که کودک اشتباه کار، به طور عمدی خطا کار و گناهکار است. خود محوری کودک، که اکنون به عنوان عدم بلوغ طبیعی شناخته می‌شود، قبلاً یک امر

بزهکارانه، اگر نه گناهکارانه، به حساب می‌آید. از این نظر، تاریخ آموزش و پرورش شاهد بی‌رحمی‌های شرارت‌آمیزی علیه کودکان بوده است.

البته بیان این مطلب که کودک بدون وجدان و آگاهی اخلاقی متولد می‌شود، به مفهوم آن نیست که بگوییم او در هنگام تولد استعداد اخلاقی ندارد؛ بلکه به مفهوم این است که او به هنگام ورود به این جهان، فاقد مجموعه‌ای از مفاهیم از پیش ساخته شده اخلاقی است. او در هنگام تولد، نه اخلاقی (Moral) است و نه غیر اخلاقی (Immoral)؛ بلکه صرفاً فاقد آگاهی اخلاقی (Amoral) است و هر احساس اخلاقی که او دریافت می‌کند باید از جامعه به او برسد.

اگر چه اکثر افراد قوانین اخلاقی را از جامعه می‌گیرند، و این قوانین اخلاقی از جامعه‌ای جامعه دیگر، و حتی در فرهنگ‌ها و گروه‌های زیر مجموعه یک جامعه متفاوت است، با وجود این مأخذ همه این قوانین اخلاقی، یک احساس تعهد اخلاقی است که برای همه افراد به طور عمومی وجود دارد. این احساس تعهد اخلاقی همگانی، عالی‌ترین مشخصه انسان است و، در واقع، این احساس تنها تعریف انسانیت است. بر اساس وجود این احساس در نوع انسان است که می‌توان پاسخ کسانی را داد که اخلاق را یک امر نسبی می‌دانند و می‌گویند: به علت آن که قوانین اخلاقی متفاوت است، افراد خود انتخاب می‌کنند که کدامیک از این قوانین را بپذیرند یا نپذیرند. چون هر چند قوانین اخلاقی ممکن است نسبی و متفاوت باشند، این احساس تعهد اخلاقی، زیربنای همه آنها و امری مطلق است.

اما منشأ این احساس تعهد اخلاقی کجا است؟ همگانی بودن این احساس به ما می‌گوید که این احساس باید نتایج فراگردهای سرشتی باشد؛ نه چیزی که به طور مصنوعی از خارج از وجود انسان بر او تحمیل شود. در این زمینه چهار فراگرد سرشتی وجود دارد:

۱. کودک در آغاز، کارهای اطرافیان و طبعاً والدین خود را تقلید (Imitation)

می‌نماید.

۲. سپس از طریق فراگرد نیمه هشیار (Subconscious) تلقین (Suggestion)، احساس‌ها و گرایش‌های روانی آنان را جذب می‌کند.

۳. از طریق فراگرد برابر سازی (Identification) کودک تلاش می‌کند تا خود را با خصوصیات شخصیتی آنان برابر ساخته، و شخصیت آنان را در وجود خویش نمایش دهد.

۴. و بالاخره خصوصیات شخصیتی پذیرفته شده، از آن خود کودک شده و ایده آل خود (ego - ideal) درونی وی را شکل بخشیده، تصویر او را از خویشتن و آنچه که باید باشد، برای وی ترسیم می‌نماید.

این چهار فراگرد، کاملاً سرشتی است و هر یک هدف زیستی خود را دارد. بنابراین، از طریق تقلید و تلقین، کودک می‌تواند بسیاری از خصوصیات اخلاقی را جذب نماید، که اگر این فراگردهای سرشتی نبود، یادگیری آنها تنها بر اثر تجارب بسیار طولانی و مخاطره‌آمیز میسر می‌گشت. برابر سازی خود با دیگران نیز، برای تکوین و تکامل انسان به منظور احساس همدردی و حساسیت نسبت به دیگران، که مبنای زندگی اجتماعی و اخلاق انسانی را می‌سازد، دارای ارزش مشابهی است. بنابراین، کودک، با وجدان اخلاقی ذاتی و سرشتی متولد نمی‌شود، بلکه او با این ظرفیت‌های زیستی هدف‌گرا متولد می‌شود که او را به طور بالقوه موجودی اخلاقی می‌سازد.

رشد و تکامل اخلاقی انسان‌ها تابع قواعدی است که اگر کلمه (Nomos) یونانی به مفهوم «قانون» یا «قاعده» را برای مراحل تکامل، از هنگام تولد تا بزرگسالی، در نظر بگیریم، چهار مرحله به ترتیب زیر مطرح می‌شود:

۱ - مرحله (Anomy) یا «مرحله اخلاق بی قاعده» که می‌توان آن را مرحله پیش از آگاهی اخلاقی نیز نامید.

۲ - مرحله (Heteronomy) یا مرحله «اخلاق اعمال شده به وسیله دیگران» که می‌توان آن را مرحله اخلاق پیروی از دیگران نیز نامید.

۳- مرحله (Sociomy) یا «مرحله اخلاق اخذ شده از جامعه» که می‌توان آن را مرحله اخلاق پیروی از جامعه نیز نامید.

۴- مرحله (Autonmy) یا «مرحله اخلاق اخذ شده از خویش» که می‌توان آن را مرحله اخلاق پیروی از خود یا مستقل نیز نامید.

کودک در یک وضعیت فاقد آگاهی اخلاقی (Amorality) یا مرحله اخلاق بی‌قاعده (Anomy)، که می‌توان آن را مرحله پیش از آگاهی اخلاقی (Pre Morality) نامید، متولد می‌شود؛ ولی دارای ظرفیت‌های سرشتی و استعداد‌های اخلاقی است و این استعدادها را در محیط اجتماعی تکامل می‌بخشد.

در این صورت، رفتار اخلاقی کودک در این مرحله، رفتاری است یادگرفته شده، که بر مبنای تجارب مسرت بخش یا درد آور شکل می‌گیرد. چنین رفتاری تا اندازه‌ای در حیوانات نیز، که کنترل رفتار آنها بر اساس لذت و درد صورت می‌گیرد، مشاهده می‌شود. این رفتار مبتنی بر «نظم حاصل از نتایج طبیعی» است که «روسو» و «اسپنسر» نیز به آن معتقد بوده‌اند. گاه چنین رفتاری در میان افراد بزرگسال نیز که فاقد احساس مسئولیت و انجام وظیفه‌اند، یا ایده آل و شخصیت متناسب انسانی ندارند، مشاهده می‌شود. در این صورت این افراد، فاقد بلوغ اخلاقی بوده و کودکی اخلاقی به حساب می‌آیند.

مرحله اخلاق پیروی از دیگران

در مرحله اخلاق پیروی از دیگران (Heteronomy)، که در فصل سوم کتاب بررسی شده است، اصول اخلاقی به وسیله خانواده، مدرسه و جامعه اعمال می‌گردد و ضمانت اجرایی آنها پاداش و تنبیه است. در این مرحله، کنترل رفتار، شبیه مرحله پیشین است که در آن «درد و رنج یا لذت» کنترل‌کننده رفتار بود؛ در این مرحله «تنبیه و پاداش» کنترل رفتار را به عهده دارند. در مرحله پیشین «نظم حاصل از نتایج طبیعی» نقش کنترل را به عهده داشت، و در این مرحله «نظم حاصل از

نتایج مصنوعی» که از طرف بزرگسالان اعمال می‌گردد کنترل‌کننده رفتار است. هدف اصلی این تنبیه و پاداش، تربیت کودک است تا انگیزه‌ها و محرک‌های طبیعی خود را کنترل نماید. ترس از تنبیه، مهم‌ترین عامل بازدارنده فرد از عمل ناپسند است که می‌تواند رفتار را به طور کارآمد و حتی پیش از وقوع، کنترل نماید. از این نظر، این اخلاق تحمیل شده به وسیله دیگران، برای کودک ضروری است تا فراگردهای سرشتی درون کودک را که به صورت بالقوه وجود دارند، تقویت نموده و فزونی بخشد.

ولی بر اساس دیدگاه «مک دوگال» (McDougall) اخلاق پیروی از دیگران، اصولاً اخلاق «بردگان» است. در این صورت ما با دو مشخصه اصلی و متناقض این مرحله اخلاقی روبه‌رو هستیم، که به صورت زیر مطرح می‌گردند: اولاً مرحله پیروی از اخلاق دیگران، برای تکوین و تکامل اخلاقی کودک امری کاملاً ضروری است و او باید دوره شاگردی اخلاقی خود را پیش از آن که بتواند بر اخلاق خویشتن تکیه نماید، طی کند. او باید بیاموزد که انگیزه‌ها و محرک‌های طبیعی خود را کنترل نماید و بنابراین باید به وسیله دیگران، فردی منظم شود؛ پیش از آن که بتواند خود را نظم بخشد. ثانیاً اخلاق پیروی از دیگران اخلاقی است بیرونی، اجباری و شایسته بردگان و هر چند که اخلاقی مشروع و قانونی است، اما به مفهوم دقیق کلمه، امری است غیر اخلاقی؛ چون بر خلاف اصول اخلاق حقیقی، که باید به طور آزاد به وسیله افراد آزاد ابراز گردد، عمل می‌نماید. این تناقض با تشخیص این امر حل می‌شود که اخلاق پیروی از دیگران، به هیچ وجه برای خود هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای هدفی دیگر. تحمیل نظم است از بیرون، به منظور تکوین و تکامل نظم درون؛ و به طور خلاصه حل این تناقض با برقراری رابطه بین نظم و آزادی میسر می‌گردد؛ چون هیچ آزادی حقیقی بدون نظم برقرار نمی‌شود.

اخلاق تحمیلی از سوی دیگران ممکن است به طرز نامناسبی مورد سوء استفاده قرار گیرد و وسیله‌ای برای خودکامگی بزرگ‌تران باشد. به طوری که کودک

را در فشارهای محدود کننده‌ای که بی‌رحمانه از سوی دیگران بر او تحمیل می‌گردد، قرار داده و هیچ‌گونه آزادی برای تکوین و تکامل قضاوت اخلاقی وی فراهم ننماید. اخلاق پیروی از دیگران به هنگامی مناسب است که به عنوان وسیله‌ای برای هدف پرورش زمینه آزادی بخشی و احساس مسئولیت به کودک، به هنگامی که آماده استفاده از آنهاست، به کار رود. به همین جهت هنگامی که کودک به بلوغ می‌رسد، دیگر به این نوع اخلاق نیازی نیست؛ ولی اگر قرار باشد که اصولاً بلوغ اخلاقی ایجاد گردد، این مرحله یک مرحله کاملاً ضروری است.

مرحله اخلاق پیروی از جامعه

سومین مرحله تکامل اخلاقی، مرحله (Sociometry) یا مرحله اخلاق پیروی از جامعه است که در آن، قضاوت‌های اخلاقی از طریق ارتباط با دیگران در جامعه شکل گرفته و الگو می‌پذیرند. هنوز در این مرحله تأیید و تصدیق رفتار فرد به وسیله دیگران امری اساسی است و در مواردی که فرد تحت تأثیر قوانین گروه‌بندی‌های اجتماعی قرار دارد، توجه به این قوانین و مقررات بسیار مهم و ضروری است؛ به طوری که فرد یاد می‌گیرد که اگر نمی‌خواهد به وسیله دیگران تأیید نشود، باید خود را با مقررات و اقتدار همگنان و بزرگسالان هماهنگ سازد.

تکامل این مرحله نسبت به مرحله پیشین، مبتنی بر تکاملی است که در درون فرد انجام می‌پذیرد؛ طوری که خود فرد می‌پذیرد که با دیگران همکاری نماید و این امر دلیلی بر کاهش خودمحوری و رشد اخلاقی فرد است. در نتیجه این همکاری با دیگران است که فرد، خود را به عنوان عضوی از گروه می‌شناسد و این رشد آگاهی، مباحثی از قبیل تعهد و مسئولیت فرد نسبت به دیگران را مطرح می‌سازد. گذشته از این، یک احساس عزت نفس برای فرد پیدا می‌شود که می‌خواهد جایگزین ترسی شود که در مرحله پیشین، مهم‌ترین محرک رفتار اخلاقی بود.

عوامل کنترل‌کننده رفتار اخلاقی در این مرحله جدید، ستایش یا سرزنش

اجتماعی است. در این مرحله، اخلاق هم منشأ بیرونی دارد و هم منشأ درونی و ارتباط نزدیکی بین مرحله «جامعه پیروی» با مرحله «دیگر پیروی» وجود دارد؛ طوری که پیروی از اقتدار بزرگسالان، در کودک نگرش احترام، اطاعت و پذیرش اخلاق و قوانین جامعه را پرورش داده است. عوامل دیگری چون همدردی با دیگران و انگیزه‌های نوع دوستانه، که در این مرحله عمدتاً از ترس جدایی از جامعه، یا به منظور بهره مندی از احساسات متقابل افراد سرچشمه می‌گیرد، نیز باعث گسترش همکاری با دیگران می‌شود.

ولی اخلاقی که صرفاً مبتنی بر پذیرش یا عدم پذیرش اجتماعی باشد، محدودیت‌هایی دارد که به طور خلاصه می‌توان به این محدودیت‌ها اشاره نمود. **اولاً:** این نوع اخلاق، اصولاً اخلاقی است خود پرستانه؛ یعنی «اگر می‌خواهی به تو کمک کنند، به آنان کمک کن». البته می‌توان گفت که این اخلاق رنگ نوع پرستانه دارد، اما کمتر محتمل است که فرد صرفاً به خاطر دیگران از این اخلاق پیروی کند. **ثانیاً:** به هنگامی که خطر شکستن قوانین اجتماعی مطرح نباشد، یا فرد از دسترس کنترل مقررات جامعه دور باشد، این اخلاق قدرت خود را از دست می‌دهد. و **ثالثاً:** این اخلاق محدود به قوانین جامعه‌ای خاص یا یکی از گروه‌های اجتماعی آن جامعه است.

در این مرحله، هر چند که هنوز مانند مرحله پیشین عامل تأیید و تجویز کننده رفتار اخلاقی اصولاً خارجی است، اما ما می‌بینیم که شواهدی از بعضی تکامل‌های درونی در فرد پدیدار می‌شود که این تکامل‌های درونی، مشخصه این مرحله «اخلاق پیروی از جامعه» می‌باشد. این نشانه‌های ویژه مرحله اخلاق پیروی از جامعه، شامل مواردی از قبیل: آگاهی از دیگران، برقراری رابطه با دیگران، احساس مسئولیت نسبت به دیگران و برقراری قوانین رفتاری دو جانبه با دیگران است.

به این لحاظ، تطابق با مقررات اجتماعی همگنان و اخلاق متقابل با دیگران، مشخصه این مرحله می‌باشد؛ هر چند که ممکن است رشد اخلاقی فرد چنان باشد

که صدای وجدان درون، به قدری نیرومند باشد که با صدای افکار عمومی بیرونی به مخالفت برخیزد.

به هر حال ما مشاهده می‌کنیم که احساس همدردی طبیعی کودکان هفت ساله، به احساس اخلاق متقابل نیرومندی در سنین نه تا یازده سالگی تبدیل می‌شود و پس از آن، به وجدان مستقل تکامل می‌یابد. البته باید توجه داشت که اخلاق مبتنی بر پیروی از جامعه، هر چند در سنین بزرگسالی و تکامل وجدان اخلاقی مستقل، تا اندازه‌ای تضعیف می‌گردد، ولی هنوز در سنین بزرگسالی نیز بخش بزرگی از قضاوت اخلاقی بزرگسالان را تشکیل می‌دهد.

در مرحله اخلاق پیروی از جامعه، دختران بیش از پسران در سنین مختلف و مخصوصاً در سنین ۱۵ تا ۱۷ سالگی تکامل یافته‌اند و نسبت به دیگران و تأیید اجتماعی آنان و واجد نام نیک بودن حساس می‌باشند. تا زمانی که اخلاق متقابل هنوز به اخلاق مستقل تکامل نیافته است، مرحله اخلاق پیروی از جامعه، یک مرحله اساسی برای تکامل اخلاقی است؛ طوری که قوانین بیرونی به تدریج درونی شده و به اصول اخلاقی عمومی تبدیل می‌گردند. یعنی این قوانین در عمل به رشد همکاری با دیگران، و از طریق این همکاری، به روابط متقابل آگاهانه با دیگران و رعایت حال دیگران می‌انجامند.

بنابراین، این مرحله برای شروع مرحله اخلاق مستقل کاملاً درونی شده و خودپیرو ضروری است.

مرحله اخلاق مستقل و خود پیرو

چهارمین و بالاترین مرحله تکامل قضاوت اخلاقی، مرحله اخلاق مستقل و خود پیرو می‌باشد که در آن، قوانین حاکم بر رفتار اخلاقی از درون فرد سرچشمه می‌گیرد؛ در حالی که کنترل مراحل «دیگر پیروی» و «جامعه پیروی» از بیرون بود. البته در هر دو مرحله، تکوین و تکامل اخلاق درونی نیز وجود دارد، که بدون

همراهی آن نمی‌توان به اخلاق مستقل رسید. در مرحله اخلاق مستقل و خود پیرو است که ارزش‌ها درونی شده و اصطلاح «رفتار اخلاقی» را به مفهوم کامل آن می‌توان برای فرد به کار برد. اما در این زمینه، این سؤال مطرح است که آیا اخلاق مستقل و خود پیرو، برای پیشرفت اخلاقی، مطلوب و ایده آل است یا نه؟ چه بسیار جوامع و نظام‌های آموزشی وجود دارند که عادت دادن افراد برای تطابق و هماهنگی با قوانین اجتماعی را هدف آموزش و پرورش می‌دانند و سهل‌انگاری و مجاز دانستن انسان‌ها را در زمینه رفتارهای اخلاقی به هیچ وجه نمی‌پذیرند. ولی باز این سؤال مطرح می‌شود که آیا صرف عادت دادن افراد برای پیروی از اصول اخلاقی مشخصی، هر چقدر هم که این امر با استحکام صورت گرفته باشد، برای روبه‌رو شدن با تحولات سریع جوامع جدید که در آنها ارزش‌های سنتی بر اثر دانش‌ها و نگرش‌های جدید متحول می‌گردد کافی است؟ در این زمینه، دیدگاه جوامع متفاوت است. در بعضی جوامع، مسئولیت رفتار اخلاقی به عهده وجدان اخلاقی فرد و هدایت درونی وی قرار می‌گیرد؛ و در بعضی دیگر، این هدایت به عهده دیگران است و فرد خود را نه در پرتو وجدان درونی خویش، بلکه آن‌طور که به نظر دیگران می‌رسد، می‌بیند. بنابراین، تفاوت بین «اخلاقی پیروی از جامعه» و «اخلاق مستقل پیروی از خود» عمدتاً در آن است که در یکی، صدای افکار عمومی جهت دهنده رفتار اخلاقی است، و در دیگری، این امر به عهده وجدان درونی افراد نهاده شده است. اما ماهیت این وجدان درونی چیست؟ و مقصود ما از این اخلاق مستقل چیست؟

وجدان، داور درونی انسان است که اعمال گذشته ما را بررسی نموده و حکم به ستایش و سرزنش می‌دهد. بعضی از افراد، وجدان را نتیجه کارکرد تفکر انسان می‌دانند، عده‌ای آن را نتیجه عواطف می‌شمارند، و تعدادی دیگر آن را محصول اراده انسان به حساب می‌آورند. «مک دوگال» باور دارد که قضاوت‌های اخلاقی، ریشه در عواطف دارند تا تعقل، و وجدان اخلاقی انسان‌ها، بر اساس میل طبیعی

آنان و به وسیله فراگردهای تلقین و احساس هویت انسان‌ها شکل می‌گیرد و هر چند که این قضاوت‌های اخلاقی، می‌توانند با قضاوت‌های واقعی و عقلانی افراد در کشمکش باشند و در بسیاری از موارد در کشمکش قرار می‌گیرند، اما باید یادآوری نمود که وجدان مربوط به توانایی ذاتی یک بخش خاص از وجود انسان نیست، بلکه نتیجه کارکرد درونی تمام شخصیت انسان و ساختار جامعه است.

در مورد ماهیت اخلاق مستقل نیز باید یادآوری نمود که این اخلاق مستقل، جنبه‌های مختلفی دارد. الف. یک جنبه از این اخلاق، بر اساس هدف افراد بزرگسال برای کسب استقلال عاطفی و رهایی از قید و بندهای خانوادگی دوران کودکی، که زمینه بسیاری از آنها افسانه و امور موهوم بوده است، شکل می‌گیرد. ب. کسب استقلال در تکوین و تکامل و پذیرش قوانین اخلاقی به طور باطنی، جنبه دیگری از این اخلاق مستقل است که کم و بیش، شامل نقد و بررسی آگاهانه قوانین و مقرراتی است که قبلاً بدون آگاهی پذیرفته شده‌اند. ج. نوع دیگری از کسب استقلال اخلاقی نیز، از به کار بستن اصول اخلاقی خود فرد در موقعیت‌های خاص به طور آزاد حاصل می‌گردد، که بر حسب بروز رفتار اخلاقی در آن موقعیت، مشخص می‌گردد. وجدان برای اولین بار در مرحله اخلاقی پیروی از دیگران پدیدار می‌شود و از «ترس» و «اشتیاق» عاطفی همراه با این مرحله نشأت می‌گیرد.

پس از آن که به کودک احساس گناه دست می‌دهد و این احساس درونی می‌گردد، کودک از طریق برابر سازی خود با والدین، نسبت به یک شخص خاص، هم احساس تنفر دارد و هم عشق و دوستی، و چون والدین را در درون خود با خود یکسان می‌داند، آزردن آنان را برابر با آزردن خود می‌داند. بنابراین، مجازات خود برای کیفر درونی خطا را، در برابر سرزنش شدید دیگران که کیفر بیرونی خطا را مطرح می‌سازد، می‌پذیرد و این امر به تکوین و تکامل وجدان درونی می‌انجامد. بدین ترتیب، کنترل بیرونی به کنترل درونی می‌انجامد و ترس به عزت نفس؛ نظم بیرونی به نظم درونی؛ قرارداد رسمی به التزام اخلاقی و صدای افکار عمومی به صدای وجدان درونی تبدیل می‌گردد.

عوامل مؤثر بر تکامل اخلاقی

از عوامل مؤثر بر تکامل اخلاقی می‌توان به هوش، عاطفه، انگیزش، میل باطنی، و جنسیت افراد از یک طرف، و شرایط و عوامل خانوادگی و زمینه‌های اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و دینی از طرف دیگر اشاره نمود. بخشی از تکامل اخلاقی، همانند هر بخش دیگر از رشد کودک، بر هوش، تعقل و استدلال تکیه دارد. مهارت‌های اخلاقی، مانند هر نوع مهارت دیگر، نیاز به یادگیری و کسب دانش اساسی دارد. تعقل نه تنها برای پیش بینی نتایج احتمالی رفتارها لازم است، بلکه برای داوری درباره نتایج رفتار اخلاقی و از طریق آن کسب تجربه برای بنا نمودن یک نظام اخلاقی معقولانه نیز ضروری است. قضاوت‌های اخلاقی، بر عوامل مختلفی تکیه دارند که یکی از مهم‌ترین آنها، هوش ذاتی است که برای تحلیل اخلاقی موقعیت‌های واقعی و تأثیری که دانش غیر اخلاقی و تجارب اکتسابی بر رفتار اخلاقی دارد به کار می‌رود. اما علاوه بر تعقل، قضاوت‌های اخلاقی به عوامل عاطفی و آرزویی نیز بستگی دارند؛ طوری که مارنگ و حالت این عواطف و آرزوها را در قضاوت‌های اخلاقی کودکان مشاهده می‌کنیم و محرک‌های انگیزشی نیز، به طور آگاه یا ناآگاه، رفتار اخلاقی را فعال نموده و به سوی هدف جهت می‌دهد؛ آن گونه که بدون انگیزش فعال، امر مطلوب معلوم، بی‌اثر و باطل خواهد ماند. علاوه بر موارد ذکر شده، قضاوت‌های اخلاقی بر میل باطنی احساس همدردی و حساسیت نسبت به دیگران، که ریشه اصلی زندگی اجتماعی است، و نیروی تخیل ذاتی برای تقویت دستورات عقل نیز تکیه دارند.

در مورد نقش جنسیت افراد در تکامل قضاوت اخلاقی آنان، می‌توان خاطرنشان نمود که تمایز آشکاری بین جنس‌های مختلف مشاهده نمی‌شود. ولی بعضی دلالت‌ها بر آن است که وجدان اخلاقی در دختران، زودتر از پسران تکوین و تکامل می‌یابد. این موارد بر روند کلی این سیر تکاملی دلالت دارند، نه بر شواهد قطعی و مشخص.

در مورد نقش دین بر تکامل اخلاقی، در فصل هشتم کتاب بحث شده و رابطه دین با اخلاق، عمدتاً از دیدگاه دین مسیحیت مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده در ابتدا به رابطه تفکیک ناپذیر دین و اخلاق توجه نموده، و سپس به جدایی اخلاق و دین و بینش انسان‌گرایی بدون دین پرداخته و بالأخره در پایان فصل، به نوعی سازش میان انسان‌گرایی و مسیحیت تن در داده است و اعلام نموده که هر چند مسیحیان به مسیح اعتقاد دارند و انسان‌گرایان به انسان، اما آنان به ارزش‌های مشترکی اعتقاد دارند و هیچ ارزشی نیست که مسیحیت به آن اعتقاد داشته باشد و انسان‌گرایان نتوانند به آن اعتقاد داشته باشند.

در مورد نقش شرایط و عوامل خانوادگی و زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی بر تکامل اخلاقی، در کتاب آمده است که در حوزه اخلاق، دو عامل اصلی وجود دارد: فرد و جامعه. بنابراین، برای مطالعه تکامل قضاوت اخلاقی انسان، به هر دو بینش روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیاز است؛ چون روان‌شناسی، اصولاً انسان را به صورت فردی مطالعه می‌کند و جامعه‌شناسی وی را به صورت عضوی از گروه اجتماعی. از این نظر، وراثت و محیط، یا سرشت و پرورش انسان هر دو به طور مشترک، دو عامل اصلی تکامل قضاوت اخلاقی انسان می‌باشند. برای مثال می‌توان گفت که کنترل اخلاقی، هم در مورد کودکان و هم در مورد بزرگسالان، تا اندازه زیادی وابسته به ستایش و سرزنش اجتماعی است؛ طوری که تعریف عمومی اخلاق نیز هماهنگی با رویه و روحیه اجتماعی است.

زمینه اقتصادی - اجتماعی جامعه عمدتاً از طریق شرایط و عوامل خانوادگی و محیط پرورشی افراد، تکامل اخلاقی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به این لحاظ کودکی که در محیط نامناسب پرورش می‌یابد، ممکن است فریب‌کاری و نادرستی را به عنوان یک روش طبیعی زندگی بپذیرد؛ و حال آن که کودکی که در محیط مناسب قرار دارد، بیش‌تر احساس زندگی شرافتمندانه و درست را دارد. وسوسه‌های آنان نیز می‌تواند متفاوت باشد. کودکی که خانواده او تسهیلات

مناسب زندگیش را فراهم نموده‌اند، کمتر امکان دارد که برای به دست آوردن چیزهایی که می‌خواهد یا نیاز دارد، به دزدی دست بزنند؛ همان طور که کودکی که در محیط و شرایط امنیت روانی قرار دارد، نگرش مثبت و گذشت بیش تری نسبت به دیگران دارد، تا کودکی که در محیط و شرایط ناامن و فاقد نشاط روانی به سر می‌برد. به این لحاظ، تأمین اقتصادی و امنیت روانی، هر دو تا اندازه زیادی بازتابنده شرایط اقتصادی اجتماعی خانواده‌اند.

نویسنده کتاب اعلام می‌دارد که هر چند «پیاژه» در مطالعات خود طبیعت و سرشت انسان را عامل اصلی تکامل اخلاقی می‌داند، اما در مطالعات او (نویسنده)، پرورش خانواده و محیط، عامل اصلی در یادگیری مهارت‌های اخلاقی و محتوای اخلاقی حاصل از آنها بوده است. سپس نویسنده به انضباط خانواده پرداخته و نتایج حاصل از دو نوع انضباط خانواده را، که در یکی انضباط جسمی و بدنی، و در دیگری انضباط روحی و روانی برقرار بوده، مطرح می‌کند و می‌گوید: در انضباط بدنی به طور مستقیم قدرت بزرگسالان از طریق تنبیه بدنی و تهدید و سرزنش زبانی اعمال می‌گردد. در این نوع انضباط، کودک هیچ چیز نمی‌آموزد جز آن که اگر خطای او آشکار شود تنبیه می‌گردد. از این نظر، انضباط اعمال شده بر او بیرونی است، و تنها نگرانی او آن است که این خطا تکرار نشود، یا اگر تکرار شد آشکار نشود. او درک صحیحی از صحیح و غلط بودن امور ندارد، و به هنگامی که در غیاب کنترل‌های خارجی، وسوسه انجام آن امور رشد می‌یابد، او منابع کنترل درونی برای مقاومت در برابر این وسوسه‌ها را ندارد. چنین انضباطی غیر منطقی است. از فرد خواسته می‌شود که اموری را انجام دهد یا انجام ندهد. مقرراتی برقرار می‌شود و مجازات‌هایی اعمال می‌گردد، بدون آن که توضیحی و یا تعریفی درباره امور مطلوب و نامطلوب داده شود. از کودک خواسته می‌شود که بدون دلیل صرفاً اطاعت کند.

اما انضباط روانی منطقی است. در این نوع انضباط نیز افراد ممکن است به طرق

مختلف - و نه لزوماً مجازات بدنی - مجازات شوند یا نشوند.

ولی این نوع انضباط، درصدد آن است که برای کودک استدلال نماید تا کودک دلیل ابلهانه بودن خطای خاصی را درک نماید. بنابراین، او قادر خواهد بود تا از یک مورد خاص اخلاقی، به موارد کلی بپردازد، و مفاهیم اخلاقی (مانند رعایت حال دیگران)، برای خویشتن بسازد و مهارت‌های اخلاقی او تکامل یابد. از این نظر، او از خطاها و تجارب اخلاقی خود، ادراک اخلاقی کسب می‌نماید، و کمتر از برملا شدن و تنبیهات بعدی خطاهای خود می‌ترسد.

از دیگر ویژگی‌های انضباط روانی، آن است که در صدد یافتن و درک انگیزه‌های کودک در انجام رفتارهای اوست. به طوری که به او اجازه داده می‌شود که خود درباره روش رفتارش قضاوت کند، و از او خواسته می‌شود که تا آنجا که می‌تواند مسئولیت رفتارش را بپذیرد. بنابراین، به جای آن که او مدیون بخشش‌ها و الطاف بزرگ‌تران باشد، می‌آموزد که در قضاوت‌های اخلاقی بر روی پای خود بایستد، و به سوی استقلال و اخلاق مستقل و خود پیرو گام بردارد و تکامل یابد. چنین انضباط روانی با نیازهای اساسی کودک برای دوست داشتن، ایده‌آل‌های شخصی و تعیین جایگاه خویش در اجتماع محلی نیز مرتبط است. محبت دو جانبه میان والدین و کودک، به پرورش اخلاق مستقل کمک می‌نماید. اگر چنین محبتی وجود نداشته باشد، کودک می‌تواند مانند اخلاق والدین مجازات‌گر خود عمل نماید و در واقع، به طوری که مشاهده کرده‌ایم، «من برتر» (Super ego) بیرحم فرد بزرگسال، ممکن است تا اندازه زیادی، نشان از صدای تهدیدها و تهاجمات والدین مجازات‌گر او در دوران کودکی داشته باشد؛ هر چند که این امر محتاج مطالعات روانکاوی یا تحلیل روانی بیش تری است. البته این «برابرسازی» اخلاق کودک با والدین، در صورت وجود روابط صمیمانه و محبت‌آمیز دو جانبه میان آنان، آسان‌تر انجام می‌گیرد تا فقدان این روابط.

در مورد انضباط متناسب با جنسیت افراد، می‌توان خاطر نشان نمود که به نظر

می‌رسد نیاز انضباطی پسران با دختران تا اندازه‌ای متفاوت باشد؛ پسران بیش تر از دختران نیاز به انضباط اخلاقی اعمال شده از سوی دیگران دارند. هم‌چنین می‌توان انتظار داشت که در پرورش اخلاقی، پسران بیش تر از دختران به شرایط و عوامل محیطی وابسته باشند.

اصول پرورش اخلاقی

اخلاق اصطلاحی است که بیان‌کننده زندگی افراد با یکدیگر در جامعه انسانی است. به این لحاظ تمام زمینه‌های اخلاقی از سه عامل: خود، دیگران و روابط خود و دیگران تشکیل یافته است. از این دیدگاه، فراگرد پرورش اخلاقی را می‌توان به طور کلی به صورت اجتماعی کردن کودک و شکل بخشی به او برای عضویت متناسب در جامعه تعریف نمود؛ ولی همان‌طور که در ابتدا نیز بیان شد، اخلاق به معنای «ادامه یک زندگی خوب» نیز به کار می‌رود. بر این اساس، این اصطلاح هم با اخلاق حاکم بر جامعه تطابق دارد، و هم با پیروی از ایده آل زندگی فردی. پس می‌توان نتیجه گرفت که اخلاق اجتماعی، نباید به طریقی اعمال گردد که از امکان شکل بخشی به ایده‌آل‌های زندگی فردی جلوگیری نماید.

اگر اخلاق و جامعه چارچوب‌های مشترکی داشته باشند، به طوری که زندگی اجتماعی سرشار از ارزش‌یابی‌های اخلاقی باشد، این امر کاملاً آشکار می‌شود که پرورش اخلاقی در خلاء انجام نمی‌گیرد. یادگیری اخلاق، مانند یادگیری یک زبان خارجی نیست که نقطه شروعی داشته باشد؛ بلکه تا اندازه زیادی مانند یادگیری زبان مادری برای یک کودک است که فرد در ارتباط با محیط آن را فرا می‌گیرد. اما خود این حقیقت که یادگیری اخلاق یک امر جذب‌شدنی از محیط است، مستلزم وجود فراگردهایی در یادگیری کودک است که بدون در نظر گرفتن آنها، هیچ کوشش برای تحلیل پرورش اخلاقی ثمر بخش نیست. این فراگردها، دربرگیرنده مراحل کلی تکامل کودک می‌باشند که هریک، طبیعت، هدف و ارزش زیستی خود را دارند

و در سراسر زندگی افراد با درجات شدت و ضعف بیش تر یا کمتری تأثیر دارند. این فراگردها را می‌توان به صورت زیر ارایه نمود:

۱ - تقلید (Imitation)

پیشتر دیدیم که فراگرد نیمه هشیار تقلید، بخش مهمی از تکامل کودک را در برمی‌گیرد. این امر، کودک را قادر می‌سازد تا با الگو برداری از کارهای افراد بزرگسال، همانند یادگیری زبان، خود را با زندگی اجتماعی سازگار کند. حتی پس از رشد و تکامل نیز، افراد برای تجارب شخصی مخصوصاً در زمینه‌های اخلاقی، با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند؛ طوری که آنان در مواجهه با دو روش عمل، غیر ممکن است بتوانند هر دو را به نوبت آزمایش کنند. بنابراین تمایل نیمه هشیار افراد بر آن است که آنچه را که دیگران انجام می‌دهند تقلید کنند؛ همانند آنچه که کودکان از رفتار و طرز عمل گروه همگنان الگو برداری می‌کنند.

البته فراگرد تقلید در هر دو طریق مطلوب یا نامطلوب عمل می‌نماید و آنچه تقلید می‌شود، می‌تواند خوب یا بد باشد. تأثیراتی که خانواده، گروه همگنان و اجتماع محلی بر کودک دارند، بدون توجه به ارزش آنها جذب می‌شوند. این حقیقت که «هرکس دیگری نیز این کار را انجام می‌دهد»، به فراگرد طبیعی تمیید، تأثیر شگرفی می‌بخشد. این امر، هم برای کودکان مطرح است و هم برای بزرگسالان و هم در مورد امور خوب مطرح است و هم امور بد. امر تقلید شده، این احساس غریزی را در تقلید کننده برمی‌انگیزد که نظر او صحیح است، چون دیگران نیز همین کار را انجام می‌دهند. بنابراین، اگر لازم باشد که افراد در برابر تأثیرات منفی افکار عمومی بایستند، باید زمینه‌های اخلاقی خود پیرو و مستقل آنان تقویت گردد.

۲ - القاء پذیری (Suggestion)

فراگرد القاء پذیری، شبیه فراگرد تقلید است و پس از تقلید، مرحله مهمی از

تکامل کودک را در برمی گیرد. این فراگرد نیز نیمه هشیار است؛ اما در حالی که تقلید به اعمال دیگران توجه دارد، القاء پذیری، عواطف و نگرش های دیگران را جذب می نماید و برای کودک وابستگی عاطفی ایجاد می کند. این فراگرد در بزرگسالی نیز وجود دارد، و بنیاد غریزه پیوستن به گروه و وابستگی اجتماعی را تشکیل می دهد. القاء پذیری چون نیمه هشیار است، از آموزش آگاهانه نیرومندتر است. به این لحاظ در زمینه پرورش اخلاقی وسیله مؤثری برای والدین و معلمان است و می تواند جذب عادات فردی و رسوم اجتماعی مطلوب را تسهیل نماید. مثلاً نگرش هایی چون مهربانی، فروتنی و رعایت حال دیگران، از طریق این فراگرد و با تحسین و تمجید بزرگسالان بهتر جذب می شود تا آموزش آگاهانه آنها.

القاء پذیری نیز همانند تقلید، در هر دو طریق مطلوب و نامطلوب عمل می کند و هرچند که یک عملکرد طبیعی انسانی است، به طوری که حتی شخصیت های بسیار قوی نیز ممکن است تحت تأثیر آن باشند؛ ولی فردی که بیش از اندازه القاء پذیر باشد، از نظر سیرت و شخصیت فردی ضعیف و ناتوان خواهد بود.

القاء پذیری معمولاً با رشد و تکامل افراد کاهش می یابد و زنان بیش تر از مردان در معرض آن قرار دارند. به هر حال، با توجه به نیرومندی این فراگرد، باید نسبت به استفاده از آن به علت غیر منطقی بودن آن محتاط بود. البته باید خاطر نشان نمود که هرچقدر هم که ارزش های القاء شده به وسیله این فراگرد، سزاوار احترام باشد، باز ممکن است هنگامی که حوزه استدلال منطقی و بینش انتقادی افراد تکامل می یابد مورد انتقاد قرار گرفته و حتی رد شوند. پس پرورش اخلاقی باید در جستجوی آن باشد که زندگی اخلاقی را یک زندگی معقول سازد؛ طوری که ارزیابی انتقادی از سطوح مختلف عمل ترویج شود و از روش های انتقادناپذیر و غیر معقول القاء پذیری با احتیاط بیش تری استفاده شود.

۳- برابر سازی (Identification)

در مراحل پیشرفته تر تکامل فرد، کودک تمام شخصیت بزرگسالان نزدیک به

خود را جذب می‌کند و این برابر سازی اولیه خود با والدین و بزرگسالان، در تمام زندگی فرد باقی می‌ماند. انگیزه این امر نیز، که عشق و تحسین است، در تمام زندگی فرد تأثیر خواهد داشت.

برابر سازی نیز می‌تواند در هر دو طریق مطلوب و نامطلوب عمل کند. به این لحاظ، رایه شخصیت‌های اصیل برای کودک، که خود را با آنان برابر سازد حایز اهمیت فراوانی است. برابر سازی کمک می‌کند تا کودکان ایده‌آل‌های انتزاعی را به شکل واقعی ببینند و حقایق اخلاقی و روحانی را با گوشت و پوست خود در اعمال انسانی لمس نمایند. بنابراین، رایه داستان‌های تاریخی، افسانه‌ها و داستان‌های باستانی و تخیلی، نمایش‌های خنده‌دار یا تأثیر برانگیز، همه برای رایه الگوهای مطلوب یا نامطلوب، به منظور تأثیر اخلاقی از طریق فراگرد برابر سازی می‌توانند مفید باشند.

۴- تشکیل خود ایده آل (Ege - Ideal)

فراگرد برابر سازی با جذب شخصیت‌های دوست داشتنی و جذاب بزرگسال کامل می‌گردد و بالاخره کودک شخصیت خود را می‌یابد. از این پس، اخلاق شخصی در کودک شکل می‌یابد. با شکل‌یابی این اخلاق، بین خود اخلاقی (Moral self) و خود طبیعی (Natural self) کشمکش ایجاد می‌شود. خود آگاهی تکامل می‌یابد، وجدان منتقد از خود بیدار می‌شود، و اراده کنترل‌کننده «خود» رشد می‌یابد. بزرگ‌سالی مرحله‌ای است که در آن ایده‌آل‌ها شکل جدیدی می‌یابند؛ ممکن است برخی رد شوند و ایده‌آلهای جدیدی به جای آنها پذیرفته شوند. هدف این تحولات، کوشش برای تشکیل خود منحصر به فرد مشخص می‌باشد که شخصیتی وحدت یافته است. خود ایده آل، از تمام برابر سازی‌های انجام یافته در خلال فرآیند تکامل شکل می‌گیرد؛ مخصوصاً از برابر سازی‌های اولیه فرد با والدین، که بیشترین تأثیر را در این زمینه دارد.

تحقق این خود ایده‌آل و تصویری که فرد از خود دارد، علاوه بر اشتیاق، به معیارهای تعهد آور جهت کوشش برای عمل نیز نیازمند است. چنین احساس تعهدی، به ارزش‌های اخلاقی و پذیرش یا عدم پذیرش امیال درونی فرد وابسته است. تأثیر بزرگسالان بر این خود ایده‌آل، باید زیاد باشد؛ چون والدین و معلمان، به طور دایم درباره ماهیت امور، با پذیرش یا عدم پذیرش، خود به داوری رفتار کودک می‌پردازند. از این نظر، اثر آنان بر رشد اخلاقی کودک به علت آن که او تصویر خویشتن را بر اساس الگوهای داوری آنان ترسیم می‌نماید، بسیار زیاد است.

ایده آل خود مستقل

ما در سرتاسر مباحث خود بر این امر تکیه کردیم که بالاترین سطح قضاوت اخلاقی، مرحله استقلالی فردی است. بر این اساس، اخلاق مستقل یا خود پیرو باید هدف حقیقی پرورش اخلاقی باشد. ما معمولاً از اخلاق مستقل به مفهوم «وجدان» یاد می‌کنیم که بیش‌تر به معنای «من - برتر» (Super - ege) منفی است تا «خود ایده آل» مثبت. اما باید توجه داشت که بین انواع وجدان نیز تفاوت وجود دارد. بالاترین مرحله وجدان، مرحله استقلال درونی وجدان اخلاقی است که در آن، انسان از اصول اخلاقی باطنی پیروی می‌کند؛ البته اخلاقی که قابل استدلال و انتقاد هم باشد؛ یعنی یک نوع استقلال عاطفی و عقلانی، که فرد به جای پیروی از دیگران یا قراردادهای اجتماعی، از اصول اخلاقی درون خویش پیروی می‌کند و همراه با نوعی استقلال رفتاری است که بر اساس داوری‌های اخلاقی شخصی و کاربرد آن در موقعیتهای واقعی شکل می‌گیرد. این اخلاق باید ایده آل نهایی پرورش اخلاقی باشد.

اقتدار این استقلال اخلاقی فرد، از عقل به دست می‌آید و عمل اخلاقی واقعی، رفتاری است که آزاد و مستقل از نفوذ دیگران، اعم از قدرت فردی یا جمعی، بروز یابد. در این صورت، فرد مجبور نیست رفتار خود را با خواست دیگران تطابق دهد.

یا تظاهر کند که خود را با دیگران وفق می‌دهد. او از آن که خود یا دیگران را فریب دهد، آزاد است. از اصول خود پیروی می‌کند و در پرتو خرد خویش، به داوری می‌پردازد. بنابراین او در برابر اعمال خود مسئول است و بر این اساس است که استقلال و احساس مسئولیت در وجود فرد تکامل می‌یابد و به علت آن که این داوری اخلاقی خردمندانه است، پایدار هم خواهد بود. چون فرد برای دیگران نیز خواستار همان حقوقی است که برای خود قایل است. بدون آن که ادعا کنیم یا تصور کنیم که این نوع اخلاق، تمام حقیقت را در بردارد، باید گفت اخلاق خودپسرو و مستقل نیز می‌تواند در معرض انتقاد خردمندانه از طرف دیگران قرار گیرد.

اگر ما بپذیریم که اخلاق مستقل و خودپسرو، هدف نهایی پرورش اخلاقی است، بی‌درنگ می‌توانیم دشمنان اصلی آن را نیز مشخص کنیم. اموری که نه چنین ارزش‌هایی را به رسمیت می‌شناسند و نه در جستجوی تعالی و تکامل آن ارزش‌ها هستند. سه گروه از این دشمنان عبارت‌اند از: خود کامگی بزرگسالان، انضباط جسمی و تنبیه بدنی و تلقین باورها و ارزش‌ها، بدون استدلال و تعقل. خود کامگی بزرگسالان و اخلاق تحمیلی از سوی آنان، روحیه فرمانبرداری بی‌چون و چرا و اخلاق بردگان را برقرار می‌سازد. این امر در زمینه باورها باشد یا رفتارها و یا هردو، و چه آگاهانه باشد یا ناآگاه فرقی نمی‌کند؛ در هر صورت استقلال فردی را نمی‌پذیرد و به مفهوم حقیقی، امری است غیر اخلاقی؛ چون امر اخلاقی به رفتار آزاد فرد تعلق می‌گیرد.

اخلاق پیروی از دیگران، طوری که قبلاً بیان شد، به هنگامی مناسب است که به عنوان وسیله‌ای برای هدف پرورش زمینه آزادی بخشی و احساس مسئولیت کودک به کار می‌رود. چنین اخلاقی، بر استدلال و تعقل تکیه دارد و اخلاقی است عاقلانه؛ نه چون اخلاق تحمیلی خود کامگان، که به جای ادراک، به فرمانبرداری بی‌چون و چرا تکیه می‌کند و به اجرای مقررات توجه دارد و نه مربوط بودن آنها با انگیزه افراد. مهم‌ترین باور این اخلاق تحمیلی، تنبیه بدنی و بزرگ‌ترین دشمن آن پرسش و بحث

درباره امور است. حال آن که اخلاقِ دیگر پیروی واقعی، در جستجوی اخلاق استدلالی و عاقلانه است که در آن، قدرت به اصول و قوانین برمی‌گردد، نه به فردی که آن اصول و مقررات را اعمال می‌کند.

اگر اصول اخلاقی، مورد بحث منطقی قرار گیرد، کودک می‌تواند آنها را بپذیرد، چون آنها را مناسب و عادلانه می‌یابد. چنین اقتدار معقولی، به ادراک و استقلال بیش تر کودک کمک می‌نماید. به این لحاظ استدلال و انضباط روحی و روانی در موقعیت‌های خاص، به جای انضباط جسمی و تنبیه بدنی، به مفهوم سازی مفاهیم اخلاقی کودک کمک می‌کند و انگیزه لازم را برای امور اخلاقی فراهم می‌سازد؛ ضمن این که داوری اخلاقی و مسئولیت پذیری اخلاقی فرد را نیز پرورش می‌دهد. یکی دیگر از دشمنان استقلال اخلاقی فرد، فراگرد عمدی تلقین ارزش‌ها و باورها، بدون استدلال و تعقل است. این فراگرد، ارزش‌هایی را که ما برای اخلاق مستقل خود پیرو بیان کردیم نمی‌پذیرد و در حوزه پرورش اخلاقی، امری مضر، خطرناک و باطل است؛ زیرا به صورت نوعی خود کامگی مگار، نه تنها حقوق انسانی فرد را به عنوان موجودی عاقل به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه وی را به هنگام روبه‌رویی با استدلال منطقی، در معرض احتمال فروپاشی روانی و شخصیتی قرار می‌دهد. اگر اخلاق بخواند بر پایه‌های مطمئن قرار گیرد، باید مبتنی بر استدلال منطقی و عاقلانه باشد و نه امر تلقینی.

تجربه و عمل اخلاقی

اگر استقلال فردی هدف ایده آل پرورش اخلاقی است که استدلال منطقی و عاقلانه یکی از مشخصه‌های اصلی آن است، مجموعه‌ای از دانش‌ها و آگاهی‌ها باید در آموزش و پرورش اخلاقی وجود داشته باشد. از این نظر، «ارسطو» بین دو نوع «فضیلت عقلانی» و «فضیلت اخلاقی» تمایز قایل است و خاطر نشان می‌کند که عمل اخلاقی، عملی است عقلانی مستلزم آموزش، زمان و تجربه. از سویی دیگر،

فضیلت اخلاقی، فرزند عادت است که نام خود را نیز از آن گرفته است؛ یعنی (Ethics) یا علم اخلاق از (Ethos) یونانی به معنای عادت و خوی (Habit) اخذ شده است. به این لحاظ، عادات نیکو و تداوم انجام اعمال صحیح است که تمایل و اراده برای انجام عمل نیک را در انسان پرورش می‌دهد؛ طوری که تمام تفاوت‌هایی که در جهان می‌بینیم، نتیجه عادات حاصل از آموزش و پرورش دوران کودکی است. بنابراین، تجربه اخلاقی یا تمرین عمل فضیلت‌آمیز، مستلزم سه شرط است: دانش آگاهانه از آن عمل، درخواست عمدی اجرای آن عمل برای خود آن عمل و تمایل و اراده تغییرناپذیر برای انجام آن عمل به طریق صحیح. بر این اساس، آموزش و پرورش اخلاقی باید به طور آشکار با هر سه زمینه ارتباط داشته باشد.

۱- دانش

ما دلایل آشکاری بر نقش مرحله «دیگر پیروی» بر تکامل داوری اخلاقی یافته‌ایم. کارکرد اصلی این مرحله، فراهم کردن دانش لازم برای اخلاق اجتماعی است که اگر به طور عاقلانه و مستدل ارایه گردد، می‌تواند درونی شود؛ زیرا فرد در محدوده آگاهی‌های اخلاقی خود عمل می‌کند و اگر درک اخلاقی او بیش تر باشد، توانایی عمل اخلاقی بیش تری دارد. بنابراین، کودک نیاز دارد پیامزد چگونه باید عمل کند.

این یادگیری اخلاقی، بر سطحی از هوش تکیه دارد، اما باید توجه داشت که هرچند هوش نقش مهمی در داوری اخلاقی دارد، به هیچ وجه تنها عامل نیست. در واقع هوش زیاد ممکن است در بعضی موارد به عمل غیر اخلاقی و ناپسند مگاران بیانجامد. بروز اعمال خلاف از سوی افراد، به علت نادانی آنها نسبت به قوانین اخلاقی نیست، بلکه عمدتاً بر اثر انگیزه‌های نامناسب است؛ ممکن است برای جلب توجه و احترام باشد، یا برای کسب استقلال، اجتناب از مذمت و تقیح، یا تلافی کردن و مواردی از این قبیل. به این لحاظ، باید علاوه بر جنبه عقلانی عمل اخلاقی، به انگیزه و جنبه عاطفی آن نیز توجه داشت.

۲- عادت

بنابر آنچه بیان شد، آموزش و پرورش اخلاقی به همان اندازه که با انتقال دانش اخلاقی سر و کار دارد، با شکل بخشی به میل و اراده افراد نیز ارتباط دارد. ارسطو فضیلت‌های اخلاقی را نگرش‌هایی می‌داند که بر اساس اعمال اخلاقی تکرار شده تشکیل یافته‌اند. از این رو، این فضیلت‌ها محصول عادت هستند و همان طور که افراد با ساختن بنا، معمار و یا با نواختن چنگ، نوازنده می‌شوند، همان طور نیز با انجام اعمال عادلانه، دادگر، با انجام اعمال پرهیزکارانه، پرهیزکار و با انجام اعمال شجاعانه، شجاع می‌شوند. بر این اساس، مهارت‌های اخلاقی مانند هر نوع مهارت دیگر، با تمرین و تکرار، به صورت عادت آموخته می‌شوند.

ارزش این عادات در سه چیز است: اولاً: این عادات، نیاز به داوری‌های اخلاقی بی‌پایان را پایان می‌بخشند. این عادات که به صورت اعمال کم و بیش خود به خود و غیر ارادی و به صورت طبیعت ثانوی درآمده‌اند، بسیاری از حوزه‌های رفتاری را که به طور دایم نیاز به تصمیم‌گیری دارند، نادیده می‌گیرند. ثانیاً: این عادات، نگرش‌های مشخصی را تشکیل می‌بخشند. در واقع بسیاری از عادات، به روابط میان افراد مربوط می‌شود که نقش اساسی در رفتار اخلاقی آنان دارد. به طور مثال عاداتی مانند مهربانی و تواضع، نگرش افراد را نسبت به دیگران بیان نموده و شکل می‌بخشد. ثالثاً: عادات با غلبه بر مسایل کم‌اهمیت و حاشیه‌ای، زمینه مناسبی برای افراد فراهم می‌سازد که با آزادی بیش‌تر، به مسایل اخلاقی اساسی‌تر که نیاز به داوری‌های آگاهانه‌تر دارند بپردازند.

۳- تمایل و اراده

عادات مطلوب اگر چه مفید و مهم هستند، اما محل توجه اصلی اخلاق نیستند؛ چون بر اساس خواست عمدی افراد برای عمل به خاطر خود عمل، یا با میل و اراده تغییرناپذیر آنان شکل نگرفته‌اند. اخلاق را نمی‌توان بر پایه احساس‌های

زودگذر و دائماً در حال تغییر بنیان نهاد. بنیاد رفتارهای اخلاقی باید بر نگرش‌های عمیق و تغییرناپذیر افراد تشکیل یابد. بنابراین، در این جا سومین عامل آموزش و پرورش اخلاقی، یعنی میل و اراده تغییرناپذیر افراد برای عمل مطرح می‌شود. دانش اخلاقی برای عمل اخلاقی مهم است، اما ممکن است بر اساس آن عمل نشود. تمرین عادات خوب به تکوین و تکامل مهارت‌های اخلاقی کمک می‌کند، اما روابط صمیمی بین افراد، به چیزی فراتر از مهارت اخلاقی نیاز دارد. به این لحاظ، اخلاق حقیقی، مقررات را تابع اشخاص می‌سازد و تمام آرزوها و عواطف غیر شناختی را که بین اشخاص جریان دارد نیز در برمی‌گیرد. از این جا است که نقش آموزش و پرورش اخلاقی در شکل بخشی به نگرش‌های افراد نسبت به دیگران شروع می‌شود.

تکامل آموزش و پرورش اخلاقی

به علت آن که بحث ما بیش تر به تکوین و تکامل داوری اخلاقی در کودکان مربوط می‌شود، کاملاً آشکار است که آموزش و پرورش اخلاقی باید به دقت با این امر ارتباط یابد، و درست متناسب با مراحل تکامل اخلاقی کودکان باشد. در این جا به سه عامل اساسی تکامل کودک، که باید زیر بنای اصول آموزش و پرورش اخلاقی قرار گیرد، تأکید می‌نماییم:

۱- مفاهیم

تفکر اخلاقی همانند تفکر دینی، عبارت است از کاربرد فراگردهای تفکر منظم در حیطه‌های خاصی از زندگی. از این نظر، این تفکر اخلاقی باید با هر یک از مراحل رشد و تکامل فکری کودک متناسب بوده و محدود به همان مرحله باشد. از این رو تکوین و تکامل مفاهیم در نزد کودکان، باید دائماً مورد توجه آموزش و پرورش اخلاقی باشد؛ زیرا عدم توجه به این امر، پرورش اخلاقی را با مشکلات

عديده‌ای رویه‌رو خواهد ساخت. به طور مثال می‌توان گفت عقیده جزمی و سنتی مسیحیت کلیسایی بر گناه اولیه انسان، رشد و تکامل طبیعی را نادیده گرفته و به تکوین مفاهیم اخلاقی در نزد کودک بی‌توجه است. بر این اساس، خشونت‌ها و بی‌رحمی‌های فراوانی در حق کودکان انجام گرفته که منشأ آن، این بینش غلط بوده است که نسبت به مرحله «خودمداری» (Egocentricity) در کودک، نادان بوده و او را به خاطر خود خواهی (Selfishness) تنبیه کرده است؛ حال آن‌که در کودکی، هنوز مفهوم دیگران، علایق، نقش و اثر آنان برای کودک تکوین و تکامل نیافته است. نادانی بزرگسالان در مورد ناتوانی کودکان در تمیز بین آرزو و واقعیت، که از همان خودمداری آنان سرچشمه می‌گیرد، باعث شده است خیال‌پردازی‌های کودکان را همانند دروغ‌پردازی تنبیه کنند. در صورتی که بررسی‌های نشانگر آن است که دوران نسبتاً طولانی باید طی شود تا کودک، دروغ را به صورت یک فریب و تقلب عمدی بشناسد.

از دیدگاهی دیگر می‌توان بیان داشت که توجه اصلی امر اخلاقی، به مسئله احترام به شخصیت دیگران است. ولی مدت زمان زیادی طول می‌کشد تا کودکان بفهمند که دروغ‌گویی اثر نامطلوبی بر روابط بین اشخاص می‌گذارد. به این لحاظ باید در آموزش و پرورش اخلاقی، به مرحله تکوین و تکامل مفهوم شخصیت انسان و چگونگی رفتار با انسان‌های دیگر توجه شود. نقش واقعی دین در پرورش اخلاقی و در چنین اموری، آن است که به جای تحمیل کردن چگونگی رفتار، به پرورش انگیزه‌های بروز رفتار انسانی توجه نماید، تا مفاهیم ارزشی شخصیت انسان‌ها به مفاهیم مقدس و مورد احترام تبدیل گردد.

۲- عواطف

علاوه بر عوامل شناختی، امر اخلاقی با عوامل غیر شناختی نیز سروکار دارد که مهم‌ترین آنها در داوری‌های اخلاقی، عواطف غریزی هستند که اگر کنترل نشوند یا

نظم و انضباط نداشته باشند، باعث پایمال شدن خرد، دگرگونی هوش و گسترش بی‌پروایی و رفتار هیجانی می‌گردند. البته هر تفکری حالت عاطفی دارد؛ یعنی مفاهیم از ادراک حاصل می‌شوند و احساس‌های عاطفی نیز همزمان به وجود می‌آیند؛ اما عواطف، ادراک واقعیت‌ها و موقعیت‌ها وابسته‌اند. به این لحاظ، فراگرد داورى اخلاقى انسان‌ها در رابطه با ارزیابی این تجارب و حالت‌های عاطفی این مفاهیم ذهنی شکل می‌گیرد.

بر این اساس، آموزش و پرورش اخلاقى با عواطف نیز، هم در بعد منفى و هم در بعد مثبت، سروکار دارد؛ یعنی هم کنترل عواطف در آموزش و پرورش اخلاقى مطرح است و هم تعالی و تکامل آنها در جهت خود ایده‌آل، تا افراد هم خود عزت نفس داشته باشند و هم به عزت نفس دیگران احترام بگذارند. این امر در آموزش و پرورش اخلاقى، از طریق ایجاد رابطه بین مفاهیم و احساس‌ها یا خرد و عاطفه برقرار می‌شود.

۳- هدف‌های رشد و تکامل اخلاقى

تمام آموزش و پرورش‌های اخلاقى، در بعد شناختى، عاطفى یا مهارتى، باید به هدف‌های رشد و تکامل انسان توجه داشته باشند و هدفشان تأمین استقلال فردى با اخلاق مستقل خودپىرو باشد. چون تا زمانى که افراد در کنترل اخلاق پیروى از دیگران، یا اخلاق پیروى از جامعه باشند هنوز داراى اخلاق انسانى نیستند. البته مى‌توان از طریق اخلاق پیروى از دیگران یا اخلاق پیروى از جامعه، نیاز به قانون را با فراگرد استدلال و نشان دادن نتایج حاصل از آن، برای افراد و جوامع تبیین نمود؛ ولى هدف کلی برقرارى نظم از بیرون، تکوین و تکامل نظم درونى افراد است. بنابراین این آموزش و پرورش اخلاقى باید دائماً درصدد آن باشد که به مسئولیت‌های کودک توجه نموده و مسئولیت‌های که از عهده کودک بر می‌آید، بر عهده او قرار دهد. از این طریق است که برای او، احساس مسئولیت و تکوین نظم درونى ایجاد می‌گردد.

آموزش و پرورش‌های اخلاقی، باید به توسعه و تکامل همه جانبه شخصیت کودک توجه داشته باشند و برای انجام این امر، باید به «آمادگی» کودک برای آموزش و پرورش اخلاقی در هر مرحله از رشد و تکامل، از نظر نیازها و ظرفیت‌های او توجه داشت. احترام به خود و احترام به دیگران، تنها در حدود ظرفیت‌های تکاملی کودک قابل یادگیری است؛ اما باید توجه داشت که در پرتو هدف تأمین استقلال فردی است که آموزش و پرورش اخلاقی می‌تواند هم محتوا و هم روش آموزش و پرورش را در جهت پرورش اخلاق انسانی شکل دهد و تحقق بخشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی